

فصل نامه علمی جستارنامه ادبیات تطبیقی
سال چهارم، شماره دوازدهم، تابستان ۱۳۹۹

بررسی سبک‌شناسانه منظومه‌های عاشقانه بلوچی

مریم داوری^۱؛ دکتر محمود صادق زاده * (نویسنده مسئول)^۲

دکتر هادی حیدری‌نیا^۳؛ دکتر موسی محمود زهی^۴

چکیده

شعر غنایی از مهم‌ترین انواع ادبی در تاریخ نقد ادبی است. در تاریخ ادبیات هر سرزمینی، اشعاری وجود دارد که به همراه موسیقی و یا برای همراهی با آن سروده می‌شده و از سوی دیگر، اشعاری ساده، عاطفی و موسیقایی وجود دارد که از دل جامعه عوام به وجود آمده و منشأ اشعار غنایی رسمی شده است. محققان ایرانی تحت تأثیر تعریف رمانتیک شعر غنایی، اغلب این نوع شعر را اشعاری دانسته‌اند؛ که بیانگر احساسات و عواطف شخصی است و «من» شخصی گوینده را بازگو می‌کند. در شعر غنایی، مضامین عاشقانه با پوششی از آرایه‌ها و بر مبنای احساس فردی شاعر مطرح می‌شود. تصاویر شعری، حاصل پیوند تجربه‌های عاطفی شاعر با پدیده‌ها و وقایع پیرامون او است. در این‌گونه ادبی، ساختار تصاویر شعری به طور ویژه‌ای با تعریف تصویر در زبان ادبی قرابت دارد. این پژوهش کوشیده است تا به شیوه توصیفی - تحلیلی، جلوه‌های اصیل ادبیات غنایی را در منظومه‌های عاشقانه بلوچی بازگو کند. شعر کهن بلوچی بیشتر روایی است و آثار به‌جا مانده از آن، داستان‌های حماسی و عاشقانه یا رخداد‌های مهم تاریخی است که شاعران، آن‌ها را در منظومه‌های کوتاه و نیمه بلند سروده‌اند.

کلیدواژه‌ها: ویژگی سبکی، شعر عاشقانه بلوچی درون‌مایه، تخیل، واژگان شعری.

^۱ - دانشجوی دکتری تخصصی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی یزد - myavari۱۲۵@yahoo.com

^۲ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی یزد: sadeghzadeh@iauyvazd.ac.ir

^۳ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد،

heidari_hadi_pnuk@yahoo.com

^۴ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ولایت ایرانشهر، ایرانشهر، ایران. m.ahmoudzahi@gmail.com

۱. مقدمه

شعر غنایی، شعری است که شاعر در آن به توصیف احساسات، هیجان‌ها و اندیشه‌های شخصی خود می‌پردازد. این احساسات و اندیشه‌ها می‌توانند عاشقانه، مذهبی، فلسفی یا اجتماعی باشند. غزل‌های عاشقانه، شعرهای هجوآمیز (هجو) یا طنزآلود (طنز)، مدیحه، مرثیه و توصیف طبیعت، شعر غنایی محسوب می‌شوند. «بدین ترتیب شعر غنایی همه اقسام شعر، به جز شعر تعلیمی و حماسی (حماسه) و نمایشی (شعر نمایشی) را در برمی‌گیرد و حجم بزرگی از شعر همه زبان‌ها را تشکیل می‌دهد. در یونان قدیم، لیریک در مورد شعری به کار می‌رفت که همراه با لیر (نوعی آلت موسیقی شبیه به چنگ) خوانده می‌شد. در دوران اخیر، در ادبیات فارسی و عربی، اصطلاح غنایی را که منسوب به غنا به معنی موسیقی و نواختن و آواز خواندن است، به عنوان معادلی برای لیریک به کار برده‌اند. از آن‌جا که بیشتر شعرهای غنایی در شرح عوالم و احساسات عاشقانه و هیجان‌های عاطفی شاعر است، در زبان فارسی گاهی اصطلاح شعر تغزلی و شعر بزمی را نیز برای آن به کار برده‌اند.» (میرصادقی، ۱۳۸۵: ۱۸۷).

کزازی شعر غنایی را «شعر رامش یا شعر رامشی» می‌خواند. (رؤیا، حماسه و اسطوره، کزازی: ص ۱۴۷).

«ادب حماسی مربوط به دورانی است که بشر زندگی گروهی و قبیله‌ای داشته است و در آن تضاد فرد با اجتماع و تنهایی او و لاجرم بیان احساسات منبعث از تنهایی و تعارض خبری نیست؛ اما ادب غنایی، مربوط به دوره‌ای است که بعد از شکل گرفتن اجتماعات و پیدا شدن شهرها و به وجود آمدن قوانین و نظام و رسیدن انسان به خودشناسی و کسب فردیت (Individuality)، بشر خود را در تضاد و تعارض با اجتماع و قوانین یافته است و احیاناً احساس انزوا و تنهایی و ناامیدی کرده است. امیال و آرزوهای او را سرکوب کرده و شهرنشینی، او را از طبیعت آزاد دور ساخته است. پس شاعر در شعر خود به دنیای آرمانی گذشته بازگشته است. در شعر غنایی، گاهی سخنگو، خود شاعر است و گاهی کسی دیگر. به هر حال برخلاف آن‌چه در نظر اول

به ذهن متبادر می‌شود، ممکن است شاعر باشد؛ یعنی نقابی بر چهره داشته باشد و خود واقعی را مطرح نسازد. پس شخصیت مطرح در شعر را نباید با شخصیت واقعی شاعر خلط کرد» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۱۲۳).

«منظومه‌های بلند داستانی یا اشعار داستانی و به قول عرب‌ها «الشعرالقصی» در ادبیات عرب نبود و داستان‌های ایشان برخلاف ما معمولاً به نثر بود که گاهی در آن نمونه‌های شعری نیز می‌آوردند؛ مانند رساله غفران ابوالعلائی معری. به هر حال داستان‌پردازی هنر ایرانیان بود و در آن شایبه تقلید از ادبیات عرب نیست. جالب است که داستان‌هایی چون لیلی و مجنون را که صرفاً عربی است یا یوسف و زلیخا را که سامی و اسلامی است؛ خود اعراب آرایش و پیرایشی نداده و منظوم نکرده‌اند، حال آن‌که شاعران ایرانی به صور مختلف آن‌ها را ساخته‌اند.» (همان: ص ۱۹۵).

«شعر غنایی تنها بیان‌کننده احساسات شخصی سراینده نیست. اصطلاح غنایی به منظومه‌های داستانی عاشقانه که جنبه روایی دارند و شاعر در آن‌ها از احساسات و اندیشه‌های قهرمان‌های داستان سخن می‌گوید، نیز اطلاق می‌شود. منظومه‌هایی از قبیل ویس و رامین اثر فخرالدین اسعد گرگانی، خسرو و شیرین اثر نظامی گنجوی و نظایر آن‌ها، شعر غنایی فارسی محسوب می‌شوند.» (واژه‌نامه هنری شعر، محمدی خمک، ۱۳۷۸: ۱۸۸).

برخی از استادان بزرگ ادب، شعر غنایی را از نظر زمانی و ادبی، بر شعر حماسی متقدم می‌دانند. ذبیح‌الله صفا در کتاب حماسه‌سرایی در ایران می‌نویسد: «بنابر آنچه از ظواهر امر بر می‌آید؛ آدمی زودتر از آن‌که به وصف حوادث خارجی و اجتماعی و یا سایر امور بپردازد، خود را با سرودهایی مذهبی یا عشقی و یا اساطیری که بیشتر جنبه غنایی داشت، سرگرم می‌کرد. از جانبی دیگر هیچ ملیتی بی جنگ و مبارزه پدید نیامد و پیداست که در این نبردها، پهلوانانی وجود داشتند که بر اثر شهرت خویش، مایه اعجاب شعرا شدند؛ چنان‌که قهرمانی‌های ایشان را در سروده‌ها و اشعار غنایی وصف کردند.» (صفا، ۱۳۸۵: ۱۵).

۱-۱. بیان مسئله

داستان‌سرایی به‌ویژه پرداختن به منظومه‌های عاشقانه از موضوعاتی است، که از ابتدای شعر فارسی دری، مورد توجه بوده است. توجه به منظومه‌های عاشقانه و داستان در حقیقت، دنباله کار ایرانیان پیش از اسلام است، که به نوشتن و سرودن داستان‌ها توجه داشتند. در دوره اسلامی، این‌گونه داستان‌ها، اعم از آن‌ها که روایات مکتوب داشتند یا شفاهی، مورد استفاده شاعران قرار گرفت. بخش قابل‌توجهی از شعر بلوچی، اشعار عاشقانه است. شعر کهن بلوچی، بیشتر روایی است. آثار به‌جا مانده از آن، داستان‌های حماسی و عاشقانه یا رخداد‌های مهم تاریخی است که شاعران آن‌ها را در منظومه‌های کوتاه و نیمه بلند، سروده‌اند. در آن روزگار، قبیله‌های بلوچ، هنوز کوچ‌رو هستند یا این‌که از شهرنشینی و یکجانشینی آن‌ها، زمان زیادی نگذشته بود.

ادب غنایی، مربوط به دوره‌ای است که بعد از شکل گرفتن اجتماعات و پیدا شدن شهرها به وجود آمده است؛ شعر عاشقانه محض بلوچی نیز مطابق آثار به‌جا مانده، در دوره دوم تاریخ شعر بلوچی شکل می‌گیرد. دوره دوم، زمانی است که قبیله‌های بزرگ بلوچ، پس از سال‌ها جنگ و خونریزی و کشمکش‌های قبیله‌ای و قومی، سرانجام از هم گسیختند و در سرزمین خود یا در سرزمین‌های پیرامون، یکجانشینی یا نیمه کوچ‌نشینی را بر زندگی قبیله‌ای و کوچ‌نشینی صرف، برگزیدند و به‌صورت گروه‌های پراکنده در روستاها و شهرها اقامت گزیدند. ما در دوره‌های پیش، شعر غنایی یا منظومه داستانی عاشقانه داریم؛ اما این داستان‌ها دارای سبکی حماسی‌اند. یا این‌که اشعار عاشقانه در ضمن داستان‌های حماسی، آمده‌اند و آمیخته‌ای از حماسه و غنا به شمار می‌روند. منظور از عاشقانه محض این است که یک شعر یا منظومه، سرتا پا در وصف حالات عاشق و معشوق و وصال و جدایی آن‌ها باشد و یا آرزومندی عاشق و زیبایی‌های معشوق و گونه‌های رفتاری وی را بیان کند. در این مقاله، تلاش شده است تا ضمن معرفی منظومه‌های غنایی بلوچی، که تاکنون ناشناخته مانده است، با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی سبک‌شناسانه شعر عاشقانه بلوچی پردازیم.

۲-۱. اهداف و ضرورت تحقیق

هدف اصلی این مقاله، بررسی سبک‌شناسانه شعر عاشقانه بلوچی است. تحلیل و بررسی سبک‌شناسانه این منظومه‌ها از این جهت، حائز اهمیت است که این آثار جزو منابع ادبی گمنام زبان فارسی هستند، به علاوه از آنجایی که تاکنون تحقیقی در این زمینه انجام نشده، انجام این تحقیق ضروری می‌نماید.

۳-۱. روش تحقیق

در پژوهش حاضر از روش توصیفی-تحلیلی استفاده شده و گردآوری اطلاعات از طریق منابع کتابخانه‌ای صورت گرفته است. ساماندهی مطالب، بدین صورت بوده است که ابتدا با مطالعه و بررسی تعدادی منظومه غنایی بلوچی، مطالب مرتبط با موضوع، انتخاب و تحلیل و بررسی شد.

۴-۱. پیشینه تحقیق

کتاب منظومه‌های عاشقانه بلوچی، (۱۳۹۰). اثر عبدالغفور جهان‌دیده، داستان‌های بلوچی در یازده فصل، گزارش شده است. نویسنده در این کتاب به بررسی و تحلیل منظومه‌های عاشقانه بلوچی، همراه با متن اصلی منظومه‌ها و مقدمه‌ای درباره ادبیات و شعر غنایی پرداخته است.

عبدالغفور جهان‌دیده، (۱۳۸۸)، در رساله دکتری خود با عنوان «بررسی و تحلیل شعر بلوچی و سنجش آن با شعر فارسی»، به بررسی و تحلیل شعر بلوچی در سنجش با شعر فارسی پرداخته شده است.

همچنین مهدی صحافیان و دیگران (۱۳۹۹)؛ در مقاله‌ای با عنوان «معرفی و بررسی سبک‌شناسی منظومه بلوچی «حُسن و ناز» پرداخته‌اند. در این مقاله که به روش کتابخانه‌ای نگاشته شده است، ضمن معرفی این اثر ناشناخته، ویژگی‌های سبکی نسخه در سه لایه زبانی، ادبی و فکری مورد ارزیابی و تحلیل قرار گرفته شده است.

بررسی سابقه تحقیق نشان می‌دهد تاکنون پژوهشی در رابطه با بررسی سبک‌شناسانه شعر عاشقانه بلوچی، صورت نگرفته است. از این رو ضروری به نظر می‌رسد که با پژوهش‌های موردی و مقایسه‌ای به بررسی ویژگی‌های سبکی شعر عاشقانه بلوچی پرداخته شود. علاوه بر این، تحقیق در این زمینه، ما را با ساختار فکری و ذهنی سرایندگان این گونه اشعار، بهتر آشنا خواهد ساخت و دریچه‌ای برای فهم لایه‌های زیرین و دلالت‌های ضمنی این آثار بر روی خواننده خواهد گشود.

۲ بحث و بررسی

۲-۱. شعر عاشقانه بلوچی

شعر دوره نخست بلوچی، بیشتر روایی است. آثار به‌جا مانده از آن، داستان‌های حماسی و عاشقانه یا رخدادهای مهم تاریخی است که شاعران آن‌ها را در منظومه‌های کوتاه و نیمه بلند، سروده‌اند. در آن روزگار، قبیله‌های بلوچ، هنوز کوچ‌رو هستند یا این‌که از شهرنشینی و یکجانشینی آن‌ها، زمان زیادی نگذشته بود.

ادب غنایی، مربوط به دوره‌ای است که بعد از شکل گرفتن اجتماعات و پیدا شدن شهرها به وجود آمده است؛ شعر عاشقانه محض بلوچی نیز مطابق آثار به‌جا مانده، در دوره دوم تاریخ شعر بلوچی، شکل می‌گیرد. دوره دوم، زمانی است که قبیله‌های بزرگ بلوچ، پس از سال‌ها جنگ و خونریزی و کشمکش‌های قبیله‌ای و قومی، سرانجام از هم گسیختند و در سرزمین خود یا در سرزمین‌های پیرامون، یکجانشینی یا نیمه کوچ‌نشینی را بر زندگی قبیله‌ای و کوچ‌نشینی صرف، برگزیدند و به‌صورت گروه‌های پراکنده در روستاها و شهرها اقامت گزیدند. ما در دوره‌های پیش، شعر غنایی یا منظومه داستانی عاشقانه داریم؛ اما این داستان‌ها دارای سبکی حماسی‌اند. یا این‌که اشعار عاشقانه در ضمن داستان‌های حماسی، آمده‌اند و آمیخته‌ای از حماسه و غنا به شمار می‌روند. منظور از عاشقانه محض این است که یک شعر یا منظومه سرپا در وصف حالات عاشق و معشوق و وصال و جدایی آن‌ها باشد و یا آرزومندی عاشق و زیبایی‌های معشوق و گونه‌های رفتاری وی را بیان کند.

۲-۲. سیر تاریخی منظومه‌های عاشقانه بلوچی

آنچه از منظومه‌های غنایی بلوچی، باقی‌مانده است؛ از نظر تاریخی بر سه گونه، می‌توان بخش کرد:

۱- منظومه‌هایی که سراینده و تاریخ سرودن آن‌ها، نامعلوم است. چون اثر مکتوبی از گذشته آن‌ها در دست نیست و تا مدت‌های طولانی به صورت شفاهی روایت می‌شده‌اند؛ کسی نمی‌تواند به درستی بگوید که این داستان‌ها، در چه زمانی رخ داده یا خلق شده‌اند. کسانی که درباره تاریخ قهرمانان آن‌ها نظر داده‌اند، گفته‌های آن‌ها بر بنیاد گمان است. از این گونه منظومه‌ها می‌توان به داستان‌هایی مانند «الله و گراناز» *lallā o grānāz* و «کیا و سَدو» *kiyyā o sadō* و «شیرین و دوستین» *širēn o dōstēn* اشاره کرد.

۲- منظومه‌هایی که هم‌زمان و در کنار داستان‌های حماسی شکل گرفته‌اند. این گونه داستان‌ها دارای درون‌مایه‌ای حماسی- غنایی هستند. اگر داستان و منظومه حماسی «رند و لاشار» *Rend o Lāšār* را جزو کهن‌ترین آثار منظوم بلوچی به شمار بیاوریم، داستان‌های عاشقانه‌ای مانند «هانی و شیمرید» *Hāni yo šaymorīd* و بی‌برگ و گراناز *Bibarg o Grānāz* هم مربوط به همان روزگار است. چون قهرمانان این داستان‌ها هم‌زمان بودند؛ و برخی از آن‌ها، مانند میرچاکر *Mir čakar* و سهیت *Sahīt* و بی‌برگ *Bibarg*؛ در هر سه داستان حضور دارند، سراینده و تاریخ دقیق سرودن این گونه منظومه‌ها مشخص نیست؛ ولی با توجه به این‌که در فرهنگ بلوچی، هر رخداد بزرگی، معمولاً پس از روی دادن آن، به نظم در می‌آمده است، می‌توان گمان برد که تاریخ سرایش این منظومه‌ها، پس از رخ دادن آن‌ها صورت گرفته است.

۳- منظومه‌هایی که زمان سرودن و سراینده آن‌ها مشخص است. این گونه منظومه‌ها، نسبت به منظومه‌هایی که نام بردیم، متأخرتر هستند. منظومه‌هایی از قبیل:

الف: عزت و میرگ: *ezzāt, mayrok* مانند بسیاری از داستان‌های دیگر دارای چندین منظومه کوتاه است، سراینده آن‌ها به قول مشهور عزت، عاشق میرگ است. عزت در یکی از این منظومه‌ها، آشکارا نام خود را می‌آورد. عزت در قرن سیزدهم هجری، هم‌زمان با ملا فاضل زندگی می‌کرده است.

ب- دوستین و شیرین: این داستان دارای روایت کهنی است و گل خان نصیر، شاعر معاصر آن روایت را بازسازی کرده و دوباره سروده است.

۲-۳ ویژگی‌های برجسته سبکی منظومه‌های عاشقانه بلوچی

۲-۳-۱. قالب‌های شعر عاشقانه بلوچی

همه منظومه‌های عاشقانه بلوچی، دارای قالب سنتی بلوچی هستند. در این قالب هر کجا که شاعر بخواهد، می‌تواند قافیه را تغییر دهد و در یک شعر یک‌صد مصرعی، همه مصرع‌ها می‌توانند، هم‌قافیه باشند یا این‌که بخشی یا بخش‌هایی از آن‌ها دارای قافیه‌هایی دیگر باشند. این قالب از میان قالب‌های شعر فارسی، بیشتر به مثنوی، مانند است. قالب سنتی بلوچی و مثنوی به سبب ظرفیت‌های ویژه‌ای که دارند، مانند کوتاهی مصرع‌ها و محدود نبودن بر قافیه، مناسب‌ترین قالب برای سرودن داستان و روایت هستند.

۲-۳-۲. وزن شعر عاشقانه بلوچی

هر کدام از داستان‌های بلوچی چه حماسی چه غنایی، دارای چندین منظومه است. هر منظومه، یک رخداد یا بخشی از داستان را روایت می‌کند. این منظومه‌ها بیشتر، هر کدام دارای وزن مجزایی است؛ پس منظومه‌های هر داستان می‌توانند دارای چند وزن باشند. رایج‌ترین وزن‌های منظومه‌های عاشقانه بلوچی، به ترتیب زیر هستند:

۱-فاعلاتن مفاعلهن فع لن (بحر خفیف مسدس)

بحر خفیف از رایج‌ترین اوزان در شعر فارسی است و پرکاربردترین وزن در شعر سنتی بلوچ به شمار می‌آید. بسیاری از منظومه‌های بلند بلوچی مانند «لله و گراناز»، «نبرد حمل با شیر»، شاهکار عاشقانه «باگین بشکرد» از ابراهیم حسن و بسیاری از مفاخرات و حماسه‌های دیگر به این وزن سروده شده‌اند. در ادبیات بلوچ، دیوان هیچ شاعر بزرگی از این وزن خالی نیست. در همه گونه‌های مهم ادبی از قبیل حماسه و غنایی و تعلیمی و طنز کاربرد دارد. حتی در شعر عامیانه نیز از دیگر وزن‌ها پیشی گرفته است. از این بحر بیشتر دو زحاف، در بلوچی کاربرد دارد:

šaňbeh e rōč o šaňzdah e mäh at
jam jatōñ borrh e mēš mogēmāni

شنبه روعچ ء شانزده ء ماه آت
جَم جَت اون بر ء میش مُگیمانی

روز شنبه و شانزدهم از ماه بود/ که گله‌ای بزرگ از میش را فراهم کردم

۲-فاعلاتن مستفعّلن فع لن (بحر خفیف مسدس اصلم)

syah manā jalwān ent hawasnākēñ

سیه مُنا جلو ان انت هوسناکین

سیاه نام اسب همل سرکش با من در حال جولان دادن است.

۳-فاعلیاتن فاعلیاتن فاعلن (بحر رمل مسدس موسع محذوف)

بحر رمل مسدس موسع محذوف (فاعلیاتن فاعلیاتن فاعلن)، رایج‌ترین شکل از بحر رمل در شعر بلوچی است، این وزن، در شعر سنتی و کهن بلوچ، بسیار به کار رفته است، زحاف «فاعلیاتن» از بحر رمل، در شعر فارسی به‌صورت کاربردی وجود ندارد. در برخی از کتاب‌های عروضی، فقط نام این زحاف را آورده‌اند؛ یا این‌که برای آن، به عنوان یکی از رکن‌های وزنی مختلف‌الارکان رمل، مثالی آورده‌اند.

kalmat e mähēñ jan mana tažñāña jan ant
mäh wait kollāni dapa diwān kan ant

کَلَمَت ء ماهین جن، من ء تژنان ء جن آنت
مان وتی کَلانی دپ ء دیوان ء کن آنت

زنان زیباروی شهر کلمت به من طعنه می‌زنند. برای رساندن این سخن به همدیگر، بر در خانه‌های خود جمع می‌شوند و مجلس می‌گیرند.

۴-مستفعّلن مستفعّلن (بحر رجز مربع سالم)

کوتاه‌ترین مصراع شعر سنتی بلوچ، همانند شعر سنتی فارسی، دارای دو رکن و طولانی‌ترین آن دارای چهار رکن است؛ اما برخلاف فارسی که بسامد مصراع‌های دو رکنی در شعر سنتی آن کم است، در شعر بلوچی مصراع‌های دو رکنی فراوان است. دومین وزن پُرطرفدار و معمول شعر سنتی بلوچ، یعنی مستفعّلن مستفعّلن (بحر رجز مربع سالم)؛ دو رکنی است. در شعر بلوچی، بسیاری از منظومه‌های حماسی و مفاخر

قومی به این وزن سروده شده‌اند. داستان حماسی غنایی شیرین و دوستین از گل هان نصیر، منظومه حماسی مکران و حماسه دادشاه از روانبد پیشینی، حماسه میرکمبر، منظومه کیا و سدو و بسیاری از سروده‌های گوناگون داستان‌هایی مانند هانی و شیمیرید، حماسه بالاچ، حماسه همل، شهاد و مهناز و... در این وزن هستند. بحر رجز در شعر عامیانه و در میان مثل‌ها و چیستان‌ها نیز کاربرد زیادی دارد:

Dūši kapōt e kūkū wa	دوشی کپوتء کوکوء
wāb a man a?āghah kotag	وابء منء آگه کتگ

(هانی و شیمیرید)

دیشب آواز کوکو، کبوتر وحشی، مرا از خواب بیدار کرد.

-مفعولن مفاعیلن فع (بحر قریب اخرم مجحوف)

در شعر بلوچی یک وزن مزاحف بحر قریب (مفعولن، مفاعیلن، فع، بحر قریب سدس اخرم مجحوف)، بیشتر رایج است و جزو وزن‌های پرکاربرد بلوچی به شمار می‌آید. این وزن از بحر قریب، ویژه شعر بلوچی است و بسامد کاربرد آن در این زبان بسیار است. این بحر در کهن‌ترین سروده‌های بلوچ که شامل حماسه‌ها و مفاخرات قومی است، رایج بوده است و در زمان معاصر نیز، در شعر شاعران سنتی و نو و غزل‌سرا، به کار می‌رود. این وزن در شعر عامیانه بلوچ نیز به فراوانی کاربرد دارد. شعر بلند هزار مصراعی رند و لاشار - مشهور به گوهر هرآن = gōhar e herrān شتر بچه‌های گوهر که از طولانی‌ترین و با ارزش‌ترین سروده‌های حماسی ادبیات بلوچ است و بیش از چهار قرن قدمت دارد، در این وزن سروده شده است. برخی دیگر از سروده‌های حماسی و داستانی مانند بخشی از «حماسه بالاچ» و رجزخوانی‌های «هوت و رند» در برابر همدیگر و چند سروده از منظومه‌های عاشقانه «هانی و شیمیرید» و... به این وزن هستند.

Hūti bēl mani šāhigēñ	هوتی بیل منی شاهینگین
gōhar?ās gerāt gōñ šerrāñ	گوهرآس گرات گوشرآن

(گوهر هرآن)

ای هوتی، دوست شایسته من. آتش به خانمان گوهر بیفتد.
علاوه بر وزن‌هایی که نام بردیم؛ وزن‌های دیگری، البته با بسامد کمتر، نیز کاربرد دارند؛ مانند: بحرهای هزج و رمل و مضارع.

۲-۳-۳. تشبیه در شعر عاشقانه بلوچی

تشبیه و استعاراتی که شاعران بلوچ در توصیف جاذبه‌های جسمانی معشوق به کار برده‌اند، بسیار است. در شعر کهن (دوره نخست) بلوچی، وجود معشوق به برخی از نمودهای طبیعت و اشیاء، تشبیه شده است؛ مانند:

Gožnag o tonnig a šot ay lög a ?ap e löt et ča bambahëñ nöd a	گُزنگء تُوینگء شُتئیء ے لوگء آپء لوٹات چه بمبھین نودء
--	--

گرسنه و تشنه به خانه‌ات رفتی و از دلدار نازنینت آب خواستی.
نود nöd به معنی ابر، وجه شبه آن با دلدار، لطافت و نرمی و آرام‌بخش بودن آن است. این واژه با بسامدی بالا به عنوان استعاره از دلدار به کار رفته است.
شیمیرید هنگامی که نخستین بار دلدار خود هانی را دید؛ ناباورانه گفت:

Hāni ča mäh a šarter ent	هانی چه ماهء شَرتر انت
mäh a gobäre mäh dap ent	ماهء گُبارء مان دپ انت
hāni ča šir a šarter ent	هانی چه شیرهء شَرتر انت
šir a kap o gajjē per ent	شیرهء کَپء گَجء ے پر انت
röč o sohayl ay darwar ent	روچء سَهیلء درورانء

هانی از ماه زیباتر است / ماه غباری بر دهان دارد [و هانی ندارد] / هانی از شیر لطیف‌تر و خوش‌چهره‌تر است / شیر، کفی بر دهان دارد [و هانی ندارد] / هانی همانند و جفت خورشید و ستارهٔ سهیل است.

روح rōč به معنی خورشید. از جهت تابناکی و زیبایی. ماه نیز به همین صفت، کاربرد دارد.

شیر šīr از جهت تازگی و لطافت و سفیدی.

در دوره دوم و سوم شعر بلوچی، به دلیل تأثیرپذیری شاعران از ادب فارسی و گسترش فرهنگ شهرنشینی و کسب دانش، دامنه تشبیهات و استعارات گسترش می‌یابد و همچنان که گفتیم، شاعران، منظومه‌هایی سرودند که سراپا، وصف دلدار است و در اصطلاح فارسی به این گونه شعرها سراپانامه می‌گویند. «سراپانامه عبارت است از وصف سرتاپای معشوق. این نوع وصف که لازمه شعر عاشقانه است، در شعر فارسی همراه با رعایت عفت و در کمال حسن و ملاحظت است. برخی سراپانامه‌ها به شکل مستقل و به صورت یک توصیف منفرد هستند. از نمونه‌های عالی این دست، می‌توان به وصف سراپای شیرین توسط نظامی اشاره کرد:

پریدختی پری بگذار ماهی به زیر مقنعه صاحب کلاهی
شب‌افروزی چو مهتاب جوانی سیه‌چشمی چو آب زندگانی
(جهان‌دیده، ۱۳۹۰: ص ۲۲)

در شعر بلوچی، سراپانامه‌های ابراهیم حسن و غلام حبیب و عبدالله روانبد بسیار مشهور هستند.

گیوار عجب بازیب‌ء شان
تچک انت چوهتء کهکشان
لوهین سرء کنڈین زنوک
بدرین جبین ابرو چو نوک

giwâr?ajab bâ zêb o šân
tečk ent čo hatt e kahkašâ
lawhên sar o kandên zanûk
badrên jabin?abrû čo nôk

راست مانند خط کهکشان، سر و صورتی متناسب و زنخدانی که چون سیب، چاله‌ای بر آن است.

- پیشانی‌اش چو ماه شب چهارده و ابروانش مانند هلال ماه نو، من مست و دیوانه مانده‌ام.

گیوار، دلدار را وصف می‌کند؛ گیوار در بلوچی، به معنای فرق سر، یعنی خطی که در میان دو سوی موهای شانه شده سر ایجاد می‌شود. گیوار را از نظر زیبایی و تابناکی به خط کهکشان مانند کرده است. همچنان که کهکشان در تاریکی شب، روشن و تابناک و زیباست؛ فرق سر نیز در میان موهای سیاه دلدار زیبا و تابناک است.

-سر دلدار را به لوه - lōh مانند کرده است. لوه، شاید همان لوح باشد که در فارسی به معنای تخته یا تخته مشق است. در فرهنگ و ادب بلوچی، از موارد زیبایی و برازندگی سر، یکی این است که پشت سر و پیشانی، پهن و متناسب باشند. پهن بودن به این معنا نیست که سر کاملاً پهن، مانند تخته یا چهره‌ای مانند چهره مغولان باشد؛ بلکه به این معناست که پشت سر و پیشانی، متورم و برجسته نباشند.

-کندین زنوک: kañdēñ zanūkk زنخدانی که گودی کوچکی روی آن باشد و زیبایی آن در همین گودی است. به این همانندی در پارسی، سبب زنخدان گویند.
- پیشانی را به تابناکی و پهنی، به ماه شب چهارده و ابروان دلدار را از جهت باریکی و قوس دار بودن، به هلال ماه نو، مانند کرده است.

۲-۳-۴. تلمیح در شعر عاشقانه بلوچی

برخی از عشاق بلوچ، نماد عشق و تمثیل هجران در تغزلات و اشعار شاعران هستند؛ مانند هانی و شیمیرید. این دو دلباخته، در شعر بلوچی، همان نقشی را دارند که لیلی و مجنون در شعر فارسی دارا هستند. شیمیرید، نماد آوارگی و سختی کشیدن در راه عشق و هانی نماد وفاداری به دلباخته خود است.

دو دلباخته گمنام دیگری که شاید به سبب قدمت زیاد، داستان مفصل و منسجمی از آن‌ها در دست نیست؛ اومر و ماهو (ōmar o māhō) هستند؛ این دو دلباخته در ادب بلوچی، نماد وفاداری به همدیگر و عمل کردن به قول و پیمان هستند. گویند این دو تن، چهل سال صبر کردند تا به هم برسند؛ ولی این امکان به خاطر مخالفت خانواده‌ها و طایفه‌های آن دو، هنگام حیات ممکن نشد.

سرانجام هر دو هم‌زمان مردند و هنگام مرگ در آغوش هم خفتند. از روزگاران کهن، اگر کسی می‌خواست است تا پیمان کند؛ گفته است: کولِ اِنْتِ منْءَ چو او مَرءَ kawl ent man a čö ömar

مانند او مر پیمان می‌کنم و قول می‌دهم که ...

برای نمونه چند پاره از مسمط مشهور مولوی روانبد به نام گل و نوروز را در این جا ذکر می‌کنیم. این مسمط، تلمیحات گوناگونی از عشاق معروف بلوچی و فارسی دارد.

tahlên janek čö hani ya	تهلین جنک چو هانیء
gendit man a hayrāni ya	گندایت منءَ حیرانیء
man kaptagōn nādāni ya	من کپتگ اون نادانیء
čö šaymorid a bēwatan	چوش ے مرید ے بے وتان

[دلدار من] دختر پر ناز و ادایی مانند «هانی» است. مرا سرگردان و آشفته حال

می‌بیند؛ در حالی

که [بر اثر غلبه عشق] هوش و خردی برای من نمانده است؛ مانند شیمیرید از خود

بی خود هستم.

layli čošên nê kalkat a	لیلی چُشین ن ے کلکتء
mayri čošên nê maškat a	میری چشین ن ے مشکتء
bôr a gerān man mennat a	بور ے گران من منتء
?arti man a pa	آرت ئی من ے پ ے دراهیان
drāhiyān	

لیلی ای (معشوقی) مانند یار من، حتی در کلکته هم پیدا نمی‌شود. میری ای

(معشوقی) مانند دلبر من، حتی در مسقط هم وجود ندارد. از اسب رهوارم بسیار

سپاسگزارم که مرا طبق موعد مقرر به جایگاه یار رساند.

۲-۳-۵. عشاق منظومه‌های غنایی بلوچی

الف: شناخت تاریخی

دسته‌ای از عشاق منظومه‌های بلوچی، واقعیت تاریخی دارند؛ ولی در طول روزگار، کم‌کم به حالتی اسطوره‌مانند، تبدیل شده‌اند. ممکن است که شخصیت این‌گونه قهرمانان در داستان‌ها، با شخصیت واقعی آن‌ها یکی نباشد؛ مانند شیمیرید šaymorīd دل‌باخته هانی و پُنون Ponnūn دل‌باخته سَسی.

شیمیرید زنده جاوید شد و پنون مانند دلدار خود و در کنار او به زمین فرو رفت. دسته‌ای از عشاق، منظومه‌های بلوچی واقعیت تاریخی دارند و خود عشاق، سرایندگان منظومه‌های خود هستند و درون‌مایه آن منظومه‌ها در واقع، گله از یار و بخت بد و هجران ... است. از عشاق معروف این‌گونه منظومه‌ها، می‌توان از «عزّت عاشق مَیرُک Mayrok نام برد. شاعری عزّت پس از مرگ معشوق او، مورد توجه است. توکلی مَسْت mast Tawkali دل‌باخته دیگری است که شاعر نیز هست. وی در فراق دلدار خود «سَمَو Sammaw» دیوانی از شعر سروده است.

ب: شناخت قومی و ملیتی

بیشتر عشاق، داستان‌های بلوچی، دارای قومیت بلوچی هستند و رشد و نمای آن‌ها در میان قبیله‌های بلوچ بوده است. پاره‌ای از آن‌ها از نژادی غیر بلوچی برخوردارند؛ مانند مجنا (مجنون معروف) و حیدر، دل‌باخته سمنبر که داستانی ایرانی و مربوط به دوره صفویان است. این داستان به نظم بلوچی هم درآمده است. پرهات و شیرین Parhāt o širēn که همان فرهاد و شیرین هستند، در فرهنگ و ادب بلوچی دارای هویتی بلوچی هستند. حتی دو آرامگاه منسوب به این دو تن - که در کنار هم قرار دارند- در جنوب بلوچستان موجود است که زیارتگاه دلدادگان و دلسوختگان است. بلوچ‌ها باور داشته‌اند که پرهات برای رسیدن به شیرین، کوه لَک Lak را -که اکنون در ایالت بلوچستان پاکستان قرار دارد- کنده است و در آن‌جا نیز از دنیا رفته است.

دو تن از دلدارهای بلوچی، هویتی غیر بلوچی دارند: سسی Sassi دلدار پنون Ponnün که از دیار سند است و گراناز Grānāz دلدار بی‌برگ Bibarg که از سرزمین افغان است.

۲-۳-۶. درونمایه منظومه‌های عاشقانه بلوچی

درون‌مایه و طرح همه منظومه‌های داستانی عاشقانه، بر بنیاد عشق است. عشق دارای درجه‌های گوناگونی است و معمولاً در ادبیات ما، به‌ویژه ادبیات عرفانی از دو گونه عشق نام می‌برند: عشق حقیقی و عشق مجازی. دکتر کزازی، درباره گونه‌های داستان‌های عاشقانه از نظر دل‌باختگی و نوع عشق، می‌گویند:

داستان‌های عاشقانه را در خیزش و پیشینه داستان‌سرایی در سخن پارسی، از دید قهرمان دل‌باختگی، بر دو گونه و گروه بخش می‌توان کرد:

نخست: قهرمان دل‌باختگی، قهرمان عشق زمینی و این سری و گیتیک است. رامین و خسرو از گونه این قهرمانانند که پیشینه‌ای کهن دارند و از روزگاران باستان و از ادب حماسی به یادگار مانده‌اند و دنباله بخش بزمی در این ادب و سروده‌های رامشی (غنائی) Lyrique شمرده می‌توانند آمد. این قهرمانان، نمونه‌هایی‌اند، بازمانده از دل‌باختگانی جنگاور و سلحشور که در داستان‌های گوسانان پارتی و چکامه‌سرایان ساسانی از آنان سخن رفته است. ویژگی و هنجار بنیادین در دل‌شدگی این قهرمانان آن است که پس از تلاش و تکاپوی و گذشتن از شیب و فرازهای بسیار و گسستن بندهای بازدارنده، سرانجام دلدار را فرادست می‌آورند و از او کام می‌ستانند.

دوم: قهرمان دل‌باختگی، قهرمان عشق آن‌سری و مینوی و نمادین است. فرهاد و مجنون از گونه این قهرمانانند. آنان به راستی رهروانی‌اند، گامزن در راه خداجویی که آرمان و آماجشان رسیدن به خداجویی است. آنان نمونه‌هایی «بزمی» از درویشان دل‌ریشند و رهروان شوریده رسته از خویش.

این دل‌شدگان، در دبستان عشق این‌سری و زمینی، رمز و راز و الفبای عشق‌ورزی با یار آسمانی را می‌آموزند. دلدار این شیفتگان تنها بهانه‌ای است برای دل‌باختن و رخت

هستی از تن برانداختن و خویشتن را از یار ساختن و پلی است که می‌باید، سرانجام آنان را به یار راستین آسمانی برساند. این دلشدگان، دستخوش نیروی شگرف و تابشکن و هستی سوز عشق، نخست فنا را در این دلداران خاکی می‌ورزند و می‌آزمایند تا مگر بتوانند روزی در دلدار افلاکی، فنا شوند و رسته از چیرگی من و چنبر تن، در او رنگ ببازند، بدان‌سان که سایه‌ها در فروغ از خویش می‌روند و ناپدید می‌شوند. هم از آن است که این‌گونه قهرمانان دلباختگی، درکار و بار دلشدگی و دلداری، ناکام می‌مانند و بی‌بهره از پیوند با یار، جان در کار عاشقی می‌کنند. (کزازی، ۱۳۸۴: ۲۵۰).

در ادبیات بلوچی نیز، همانند فارسی، عشق قهرمانان داستان‌ها می‌تواند بر دو گونه باشد: ۱- دسته‌ای از داستان‌ها بر بنیاد عشق این‌سری و زمینی هستند و هدف دلباختگان، رسیدن به وصال دلدارها و گذران زندگی بر اساس خواسته‌ها و آرزوهای قلبی آنان در همین جهان است. در این‌گونه داستان‌ها، عشق، بیشتر صورت طبیعی و محسوس دارد. از میان این‌گونه داستان‌ها در ادب بلوچی می‌توانیم از «شهاد و مهناز» Šahdād o Mahnāz و «کیا و سَدو» Kiyā o Sadō و «دوستین و شیرین» Dōstēn o Šīrēn نام ببریم. در این داستان‌ها، شهاد بر اثر از دست دادن دلدار خود مهناز، که به علت بدگمانی از او جدا شده بود؛ جان می‌دهد و پس از آن، داستان به پایان می‌رسد؛ اما دو داستان دیگر کیا به دلدار خود سَدو و دوستین به دلدار خود شیرین، پس از سختی کشیدن بسیار می‌رسند و با میل خود به زندگی‌شان ادامه می‌دهند.

۲- دسته‌ای دیگر از داستان‌های عاشقانه بلوچی، بر بنیاد عشق معنوی هستند و گرایش دلباختگان این‌گونه داستان‌ها به عشق پاک و بی‌آلایش و بی‌بهره از تمتع جسمانی است و در ادب فارسی از این‌گونه عشق‌ها، به عنوان عشق افلاطونی یا عشق عذری (حُب العذری) هم یاد می‌شود. عشق عذری در وجود عاشق و معشوقی تجسم می‌یابد که عشقشان دو طرفه است؛ اما همواره به ناکامی می‌انجامد؛ با این خصوصیت فراگیر که اگر دیداری هم دست

دهد، عاشق مرگ را برتر از «لمس محبوب خود» می‌داند؛ چنان‌که عادتاً هر دو بر سر عشق ممنوع جان می‌بازند، یا بعضاً از اندوه عشق می‌میرد. (کراچکوفسکی، ۱۳۷۸: ۶۴).
رعایت جانب عفاف و پاکدامنی، همراه با کتمان راز عشق، دو خصیصه ممتاز حُبِ عذری است (افراسیاب پور، ۱۳۸۰: ۲۳۴).

نمونه این‌گونه داستان‌ها در ادبیات فارسی، لیلی و مجنون و در ادبیات بلوچی «هانی و شیمیرید» است. عشق هانی و شیمیرید از گونه عشق افلاطونی است. یعنی «عشقی دور از گرایش‌های جنسی» (انوری، ۱۳۸۱: ذیل عشق). در سرتاسر داستان هانی و شیمیرید، نشانه‌ای از عشق مادی و تمایلات جنسی نمی‌بینیم. میان هانی و شیمیرید، چند بار دیدار افتاد؛ باز هم سخنی یا ابراز احساساتی که بیانگر گرایش مادی و جنسی باشد، در میان نیامد. حتی هنگام وصال آن‌ها نیز سخنی در این مورد وجود ندارد و شیمیرید، هانی را از نشستن در کنار خود منع می‌کند. وصال این دو دل‌باخته، همانند وصال‌های دیگر نیست. آن‌ها پس از وصال در کوه‌ها و دشت‌ها رفتند و مردم می‌گویند که زنده جاویدنند و یاور گمشدگان.
۳- عشق کاملاً عارفانه؛ این‌گونه عشق را می‌توانیم در داستان «توکل‌ی مست و سَمَو mast o sammaw Tawkali بیابیم. مست با دیدن سَمَو به صورت اتفاقی، عاشق او گردید و هرگز به وصال دلدار خود نرسید. خویشاوندان سَمَو او را از آن‌جا راندند و او سرانجام به عرفان گرایید. دیوان شعری که از او باقی مانده است، سراسر وصف زیبایی سَمَو است.

۲-۳-۷. آغاز و انجام داستان‌های عاشقانه بلوچی

۱- آغاز داستان‌ها

آغاز دل سپردن و عشق در داستان‌های بلوچی به چند شیوه، صورت گرفته است:
الف: دیدن معشوق به ناگهانی و دل سپردن عاشق به او. شیمیرید اگرچه از کودکی با هانی نامزد بود؛ ولی ماجرای عاشقی وی پس از دیدن هانی آغاز گشت. زمانی که

شیمیرید، هانی را از دست داد و هانی را ناخواسته به کاخ چاکر بردند، حس کنجکاوی در شیمیرید پدید آمد و پیش خود گفت: «اکنون که هانی را از دست دادم، بروم او را ببینم که چه رنگ و رویی دارد؟ شیمیرید، به محض این که هانی را دید، با دل سپردن به او گفت:

Hāni ča mäh a šarter ent
mäh a gobārē mäh dap en
hāni ča šir a šarter ent
šir a kap o gajjē per ent
rōč o sohayl ay darwar
ent

هانی چشمه ماه‌ش شَرترِ انت
ماه‌گَبارے مان دَپِ انت
هانی چَه شیرِ شَرترِ انت
شیرِ کَپے گَجَّے پَرِ انت
روچُّ سُوھیلے درورانے

هانی از ماه زیباتر است. ماه غباری بر دهان دارد؛ ولی هانی ندارد. هانی از شیر لطیف‌تر و خوش چهره‌تر است. شیر کفی بر دهان دارد و هانی ندارد. هانی همانند و جفت خورشید و ستاره سهیل است.

گراناز با دیدن بی‌برگ، به او دل باخت و او را به قصر خود فراخواند. عزت با دیدن میرک **mayrok** به او دل باخت و هرچه در توان داشت خرج آن کرد که به معشوق برسد.

ب: شنیدن وصف ویژگی‌های و زیبایی معشوق و ندیده، عاشق او شدن. پنون وصف سسی را از درویشی دوره‌گرد می‌شنود و برخی می‌گویند: پیک‌های خانواده پنون، وصف زیبایی سسی را به او گفتند. در هر حال پنون با شنیدن آوازه زیبایی سسی، به او دل باخت و...

پایان داستان‌های بلوچی، همانند داستان‌های دیگر به چند شیوه، صورت می‌پذیرد. معمولاً برخی از آن‌ها با غم و اندوه جدایی و مرگ و برخی دیگر با شادی وصال همراه است و از این‌جا می‌توان آن‌ها را به غم‌نامه یا شادی‌نامه بخش کرد:

الف: غم‌نامه

داستان شهداد و مهناز با پایانی اندوهناک همراه است. شهداد، پشیمان از بدگمانی نسبت به مهناز، جوای وصال دوباره است؛ اما مهناز برای این‌که کین خود را از شهداد بگیرد، با رقیب وی ازدواج می‌کند و بارها با لباس و ظاهر آراسته، همراه با یاری دیگر، عمداً خود را به شهداد نشان می‌دهد یا پیش راه او آشکار می‌گردد. تا این‌که شهداد از شدت اندوه و غصه به بستر بیماری می‌افتد و می‌میرد. مهناز هم چند روز پس از او، جان می‌دهد.

سستی پس از این‌که برادران پنون او را در حالی که بی‌هوشش کرده بودند؛ رها می‌کنند و پنون را می‌ربایند؛ به هوش می‌آید و به دنبال آنان راه می‌افتد پس از تحمل سختی‌های راه، تشنه و گرسنه به چوپانی پناه می‌برد. چوپان نسبت به او هوس می‌کند و سستی از خداوند می‌خواهد که او را از دست چوپان نجات دهد. ناگهان زمین، دهان باز کرده و سستی فرو می‌رود. پنون چون به هوش می‌آید؛ دوباره از راهی که او را برده بودند، بر می‌گردد تا این‌که به محل مرگ و فرو رفتن سستی در زمین می‌رسد و از خداوند می‌خواهد که او نیز در زمین فرو رود و کنار یارش آرام گیرد. دعای او نیز پذیرفته می‌گردد...

او مر و ماهو o māhō ōmar o māhō نیز به هم نمی‌رسند و در اندوه دوری و هجران و موانعی که بر راه وصال آنان بود، جان می‌سپارند.

ب: شادی‌نامه

این‌گونه داستان‌ها، عاشق و معشوق پس از تحمل سختی‌ها، به همدیگر می‌رسند و معمولاً ازدواج می‌کنند. دوستین پس از اسیر شدن به دست مغولان، سال‌ها از دلدار خود دور بود. حتی خویشاوندان او و خانواده شیرین از وی ناامید شده بودند و زمینه شوهر دادن به شیرین را چیده بودند. دوستین از این خبر با نامه‌ای که به دست او

می‌رسد، آگاه می‌گردد و با ترفندی دلیرانه، از دست شاه مغولان فرار می‌کند و خود را به شیرین می‌رساند. خانواده شیرین، دامادی را که می‌خواست با او ازدواج کند، نمی‌پذیرند و او را به عقد دوستین درمی‌آورند.

کیا نیز پس از مدت‌ها دوری از سدّو به او می‌رسد و ماجرای تقریباً همانند دوستین دارد. بی‌برگ و گراناز و لّلا و گراناز، سرانجام به هم می‌رسند و داستان‌های آنان با خوشی وصال، پایان می‌یابد.

۳. نتیجه‌گیری

تاریخ آغاز شعر بلوچی، نامشخص است. چون سراینده و تاریخ همگی اشعار و داستان‌های منظوم کهن به درستی معلوم نیست. فقط از کهن بودن زبان و ریخت حماسی اشعار می‌توان پی برد که از قدمت زیادی برخوردار هستند. تاریخ اشعار مستند، حداکثر به سده‌های چهارده و پانزده میلادی (دهم هجری) می‌رسد.

بیشتر منظومه‌های داستانی به دلیل شفاهی بودن و روایت و اجرای خنیاگران، تغییراتی یافته‌اند. همه اشعار کهن و کلاسیک بلوچی تا حدود یک‌صد سال پیش، عمدتاً در یک قالب، یعنی قالب سنتی بلوچی، سروده شده‌اند. در طی یک‌صد سال اخیر، شاعران بلوچ، کم‌کم یکنواختی قالب را رها کردند و به تقلید از شعر فارسی به سرودن در انواع قالب‌ها پرداختند. مهم‌ترین قالبی که به شاعران از آن استقبال کردند، غزل و پس از آن، قصیده، مسمط، ترکیب‌بند و رباعی بود.

نتیجه بررسی‌های وزنی شعر بلوچی، در این پژوهش این است که گرایش شعر بلوچی به عروضی بودن، بیشتر است. البته عروض بلوچی ویژگی‌های خاص خود را دارد. مهم‌ترین عامل عروضی بودن شعر بلوچی، پیوند جدایی‌ناپذیر آن با موسیقی است. بلوچ‌ها در گذشته، حماسه‌ها و داستان‌های منظوم و بلند را با موسیقی و یا بدون موسیقی و آهنگین می‌خوانده‌اند.

اوزان شعر بلوچ، بیشتر اوزانی است که از اصالت ایرانی برخوردارند و مهم‌ترین آن‌ها خفیف، قریب، رجز، هزج، رمل و متقارب است؛ اما در شعر بلوچی، زحاف‌هایی از این اوزان رایج است که در شعر فارسی دری، کمتر رواج دارند.

شعر عاشقانه و منظومه‌های عاشقانه بلوچی، پس از منظومه‌های حماسی در جایگاه دوم قرار دارد. درون‌مایه و طرح همه منظومه‌های داستانی عاشقانه، بر بنیاد عشق است. عشق دارای درجه‌های گوناگونی است و معمولاً در ادبیات ایرانی اسلامی، به‌ویژه ادبیات عرفانی از دو گونه عشق نام می‌برند: عشق حقیقی و عشق مجازی. در ادبیات بلوچی، همانند فارسی، عشق قهرمانان داستان‌ها می‌تواند بر سه گونه کلی باشد:

۱- دسته‌ای از داستان‌ها بر بنیاد عشق این‌سری و زمینی هستند و هدف دل‌باختگان، رسیدن به وصال دلدارها و گذران زندگی بر اساس خواسته‌ها و آرزوهای قلبی و جسمی آنان در همین جهان است. نمونه را در فارسی، خسرو و شیرین و در بلوچی بی‌بگر و گراناز.

۲- دسته‌ای دیگر از داستان‌های عاشقانه بلوچی، بر بنیاد عشق معنوی است و گرایش دل‌باختگان این‌گونه داستان‌ها، به عشق پاک و بی‌آلایش و بی‌بهره از تمتع جسمانی است و در ادب فارسی از این‌گونه عشق‌ها، به عنوان عشق افلاطونی یا عشق عذری (حُب العذری) هم یاد می‌شود. نمونه آن در فارسی، لیلی و مجنون و در بلوچی، هانی و شیمرید است.

۳- عشق کاملاً عارفانه؛ این‌گونه عشق را می‌توانیم در داستان بلوچی «تَوکلی مَسْت و سمو Tawkali mast o sammaw بیابیم و در فارسی بیشتر در ادبیات عرفانی مطرح است.

۴. منابع و مأخذ

۱. افراسیاب پور، علی‌اکبر، (۱۳۸۰)، *زیبایی پرستی در عرفان اسلامی*،

تهران: طهوری.

۲. انوری، حسن، (۱۳۸۱)، *فرهنگ سخن*، تهران: سخن.

۳. جهان‌دیده، عبدالغفور، (۱۳۸۸)، بررسی و تحلیل شعر بلوچی و سنجش آن با شعر فارسی، رساله دکتری، دانشگاه علامه طباطبائی.
۴. جهان‌دیده، عبدالغفور، (۱۳۹۰)، منظومه‌های عاشقانه بلوچی، تهران: معین.
۵. شمیسا، سیروس، (۱۳۷۸)، انواع ادبی، چاپ ششم، تهران: فردوس.
۶. صحافیان، مهدی و دیگران، (۱۳۹۹)، معرفی و بررسی سبک‌شناسی منظومه بلوچی «حُسن و ناز»، فصلنامه بهار ادب، شماره ۱۰، صص ۱۶۷-۱۹۰.
۷. صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۸۵)، حماسه‌سرایی در ایران، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
۸. غوث بخش صابر (بی‌تا)، هانی شیمزید، لوک ورثه، اسلام‌آباد.
۹. کراچکوفسکی، (۱۳۷۸)، لیلی و مجنون، ترجمه کامل احمدنژاد، چاپ سوم، تهران: زوآر.
۱۰. کزازی، میرجلال‌الدین، (۱۳۸۵)، رؤیا، حماسه، اسطوره، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز.
۱۱. محمدی خمک، جواد، (۱۳۹۰)، واژه‌نامه سگزی، چاپ دوم، تهران: سروش.
۱۲. کزازی، میرجلال‌الدین، (۱۳۸۴)، آب و آینه، تهران: آیدین.
۱۳. میرصادقی، میمنت، (۱۳۸۵)، واژه‌نامه هنر شاعری، کتاب مهناز، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
۱۴. نظامی گنجوی، (۱۳۷۰)، خسرو شیرین، به کوشش عبدالمحمد آیتی، تهران: کتاب‌های جیبی.